

خلأ هویت در کشورهای جانشین اتحاد جماهیر شوروی فرصتی برای نفوذ بیشتر جمهوری اسلامی ایران در این منطقه

مهدی شاپوری^۱، سید حسین سیف زاده^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۱

چکیده

در دوران اتحاد شوروی، دولت مرکزی، کلیه فعالیت‌های فرهنگی را در سراسر این امپراتوری وسیع در انحصار خود داشت. این عامل باعث فاصله گرفتن اقدار این امپراتوری از تمدن و هویت دیرین خود شد؛ به گونه‌ای که پس از فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای تازه استقلال یافته این منطقه دچار نوعی سرگردانی و بحران هویت شدند. خلأ موجود زمینه را برای نقش آفرینی ایران فراهم کرد. با وجود این، تاکنون ایران نقش سازنده‌ای در پر کردن این خلأ هویتی نداشته است. در این نوشته سعی بر آن است تا عواملی که بر عدم ایفای یک نقش فعال و سازنده توسط جمهوری اسلامی ایران در این منطقه تأثیر داشته است مورد بررسی قرار گیرد. به نظر می‌رسد دو عامل ماهیت نظام جمهوری اسلامی ایران و حضور رقابت آمیز قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای مهم‌ترین موانع در این راستا بوده‌اند.

واژه‌گان کلیدی: خلأ هویت، آسیای مرکزی و قفقاز، ایران، بحران هویت، همگرایی تمدنی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

hseifzad@ut.ac.ir

۲- استاد بازنشسته گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

حافظه انسان مانند لوح سفیدی نیست که بر آن بنویسیم و سپس آن نوشته را پاک کنیم و از نو بر آن بنویسیم. امپراتوری کمونیستی طی هفتاد سال سلطه بر اقدار خود برخلاف این اصل حرکت کرد. در طول این دوران، دولت مرکزی، مدیریت و اجرای کلیه فعالیت‌های فرهنگی و هنری را در سراسر این امپراتوری وسیع در اختیار و انحصار داشت (عطایی، ۱۳۸۷) در واقع اتحاد شوروی اقدام در قطع ریسمان گذشته، حال و آینده اقدار خود کرد و در چارچوب شعارهایی همچون "مارکسیست واقعی سرزمین مشخصی ندارد" یا "تمام جهان سرای من مارکسیست است" سعی در متحدالشکل کردن جامعه‌ای ناهمگن بر اساس اندیشه‌های کذایی خود کرد. البته با زور این کار را کردند. غافل از آنکه بقول ژان گاتمن (پدر جغرافیای سیاسی نوین)؛ برای متمایز بودن از محیط اطراف، یک منطقه... نیازمند باوری نیرومند است متکی بر یک عقیده دینی، برخی نقطه نظرهای اجتماعی، اشکالی از خاطرات سیاسی و اغلب آمیخته‌ای از این سه... (مجتهدزاده، ۱۳۷۷)

در یک تمثیل ارگانیک، می‌توان جامعه را به انسانی تشبیه کرد، که دارای روح و تن است. آنچه از آداب و سنن و ادبیات و فرهنگ و تمدن برای هر ملتی وجود دارد تاروپود ملیت و هویت ملی به حساب می‌آید. و هویت و ملیت به منزله روح یک جامعه خواهد بود. (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۲۸). بنابر این بیان، جوامع آسیای مرکزی و قفقاز که هیچ گونه پیوند تاریخی-تمدنی و فرهنگی-اجتماعی با روس‌ها نداشتند، در راستای سیاست "روسی سازی" بلشویک‌ها، عمداً روح ملی‌شان لگدمال شد. وقفه هفتاد ساله‌ای که شوروی‌ها در روند تاریخ، تمدن و فرهنگ کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بوجود آوردند، باعث نوعی سرگردانی و بحران هویت در این کشورها بعد از دستیابی به استقلال شد. از یک

طرف انتظار می‌رفت حس ناسیونالیستی را که در آغاز منجر به استقلال آنان شده بود، امکان تداوم ساختارهای ایجاد شده توسط اتحاد شوروی را ناممکن کند و از طرف دیگر شاهدیم که این ساختارهای آهنین همچنان باقی ماندند.

کشورهای یاد شده تلاش دارند، تا موقعیت سیاسی و قالب‌های هویتی جدیدی را برای خود ایجاد کنند و جمهوری اسلامی ایران می‌تواند زمینه‌های هویت‌یابی سیاسی و اجتماعی را برای این کشورها ایجاد کند (محمدی، ۱۳۸۷: ۲۱۱) به عبارتی، از این رهگذر ایران می‌توانست (و هنوز هم می‌تواند) نقش مهمی در بازگشت دوباره آنها به مسیر تاریخشان باشد. تاریخ اثبات می‌کند که در میان کشورهای منطقه، ایرن دارای بیشترین اشتراکات فرهنگی و تاریخی با مناطق آسیای مرکزی و قفقاز است. چرا که نه تنها پیش از ظهور ترکان در آسیای مرکزی، که به قرن ششم و هفتم میلادی باز می‌گردد، فرهنگ غالب منطقه، فرهنگ ایرانی بود (امیراحمدیان، ۱۳۸۳) بلکه حتی تا اوایل قرن نوزده میلادی بخش‌هایی از آسیای مرکزی و قفقاز متعلق به ایران بود و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، پیوندهای تاریخی و فرهنگی طولانی با ایران داشته‌اند (تاروک، ۱۳۷۷).

نکته جالب اینکه در حدود یک سوم از تاریخ ۲۵۰۰ ساله تاریخ ایران، مرکز ثقل اصلی و سیاسی ایران خارج از محدوده امروزی و در آسیای مرکزی قرار داشته است (محمدی، ۱۳۸۷: ۳۵۴) تاریخ از اشتراکات فراوان بین ایرانیان و مردمان این منطقه حکایت می‌کند. اما با وجود این اشتراکات گسترده، تاکنون جمهوری اسلامی ایران نتوانسته در پُر کردن خلأ قدرت بوجود آمده در این منطقه نقش مهمی ایفا کند. از جمله شاخص‌هایی که می‌توان دربارهٔ عدم موفقیت ایران در این منطقه ارائه داد عبارتند از؛ ترجیح دادن خطوط قدیمی انتقال انرژی (خطوط انتقال روسیه) برای صادرات انرژی توسط کشورهای آسیای

مرکزی و عدم استفاده از ظرفیت‌های بصره تر و کم هزینه‌تر کشور ایران، پیوستن به سازمان امنیت و همکاری اروپا و پذیرفتن استانداردهای آن، حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و ایجاد پایگاه‌های نظامی در این منطقه و بعضاً برپایی مانورهای مشترک با کشورهای این منطقه، دشمنی مخفی کشورهای آسیای مرکزی با ایران البته تحت فشار آمریکا، قرار دادن مدل ترکیه سکولار بعنوان الگوی مملکتداری خود، بعضاً حرکت‌های غیراسلامی و ضداسلامی که توسط دولت‌های منطقه صورت می‌گیرد مانند منع حجاب و

...

پرسشی که مطرح می‌شود این است که حضور و نفوذ ایران همانند برخی کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در منطقه آسیای مرکزی پررنگ نیست؟ برای پاسخ گویی به این سؤال باید موانع کار را بررسی کنیم. در واقع هدف ما در این تحقیق ابتدا ریشه یابی موانع موجود بر سر راه ایران در جهت نقش آفرینی در این خلاً (خلأ هویت) و سپس ارائه راهکارهایی برای استفاده از این فرصت (خلأ ایجاد شده بعد از فروپاشی شوروی) است. به اعتقاد نویسنده دو مانع عمده در راه نقش آفرینی ایران در این منطقه وجود دارد؛ یکی؛ ماهیت ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی است که آن را دقیقاً در برابر دولت‌های سکولار آسیای مرکزی قرار می‌دهد. و دیگری؛ حضور و دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در محاسبات منطقه بعد از فروپاشی شوروی است. «در واقع ضعف‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای منطقه که ناشی از فروپاشی شوروی و خلاً قدرت در منطقه است، بستر مناسبی را برای پذیرش رخنه خارجی و حضور بیگانگان فراهم آورده است.» (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۴)

در این نوشتار پس از بیان یک بحث تئوریک، ابتدا در یک چارچوب تاریخی اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران با این منطقه را شناسایی، سپس موانع نفوذ ایران، و در نهایت توصیه‌های برای گذر از این موانع ارائه می‌کنیم.

چارچوب تئوریک بحث

آیا همگرایی بر اساس مشترکات فرهنگی، تمدنی و تاریخی امکان‌پذیر است؟ دیدگاه واقع‌گرایی بعنوان جریان اصلی در روابط بین‌الملل به همگرایی بر اساس ویژگی‌های فرهنگی-تمدنی مشترک واقعی نمی‌نهد. تمام واقع‌گرایان اعم از کلاسیک، نئوکلاسیک و ساختاری بر چند اصل اساسی متفق‌القول هستند از جمله؛ ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، خودیاری^۱ بعنوان اصل اساسی در تبیین رفتار دولتها، بقاء^۲ و تأکید بر دستاوردهای نسبی^۳ در بازی میان بازیگران عقلایی در روابط بین‌الملل. از نظر واقع‌گرایان در شرایطی که ساختار نظام بین‌المللی آنارشیک است، امکان همکاری و همگرایی بسیار محدود است. چرا که دولت‌ها از نیت هم‌خبر ندارند و پیوسته با معمای امنیت^۴ دست و پنجه نرم می‌کنند. از نظر آنها با وجود اینکه دولت‌ها ممکن است از همکاری و همگرایی سود ببرند، اما همیشه مواظب هستند که در شرایط همکاری، کی چقدر می‌برد. به عبارت دیگر دولت‌ها همواره مواظب چگونگی توزیع قدرت هستند. بنابراین به رغم آنکه ممکن است سود یا "دست‌آورد مطلق" ناشی از همکاری زیاد باشد، اما برای آنها آنچه اهمیت بیشتری دارد "دست‌آورد نسبی" است. پس در نهایت آنارشی است که در میزان همکاری و

1- Self-help

2- Survival

3- Relative Interests

4- Security Dilemma

حوزه‌های آن محدودیت ایجاد می‌کند (Mearsheimer, 2006) آن‌ها معتقد به «ائتلاف» نه «همگرایی» هستند. ائتلاف‌های موقت در جهت رسیدن به «منافع مشترک» و مقابله با «تهدیدات مشترک».

جریان لیبرالی روابط بین الملل نیز شرایط آنارشیک نظام بین الملل را می‌پذیرد. اما به امکان همکاری در شرایط آنارشی اعتقاد دارد. در دیدگاه لیبرال‌ها، دولت‌ها بدنبال دستاوردهای مطلق^۱ هستند نه دستاوردهای نسبی. بر این اساس لیبرال‌ها معتقد به همکاری بر اساس وابستگی متقابل و در نتیجه بازی با حاصل جمع غیر صفر^۲ در مقابل بازی با حاصل جمع صفر^۳ واقع‌گرایان هستند. لیبرال‌های نهادگرا نیز معتقدند که دولت‌ها با شرکت در نهادها و رژیم‌های بین المللی، صاحب رفتار قاعده مند می‌شوند و بنابراین از این طریق می‌توانند به نیات هم دست پیدا کنند و معمای امنیت را حل کنند. (Keohane and Lisa, 1995) در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت که از نظر جریان مادیگرا/اثبات‌گرای روابط بین الملل، دولت‌ها دارای هویتی ثابت و یکپارچه هستند. برای مثال والتز در جواب کسانی که رئالیسم را یک تئوری مرده یا ناکارآمد برای تبیین تحولات جهانی بعد از جنگ سرد می‌دانند، خُرده می‌گیرد و می‌گوید هیچ تغییر و تحول مهمی صورت نگرفته، ساختار نظام همچنان آنارشیک، اصل خودیاری برقرار، معمای امنیت پابرجا و تغییرات جزئی هم که صورت گرفته تغییرات درون ساختاری بوده‌اند و ناشی از تغییر و جابه جایی در توانمندی‌ها بوده است نه در اصل نظام. (Waltz, 2000) از این منظر والتز هویت دولت‌ها را ثابت می‌داند که از دستفالی تاکنون هیچ تغییری نکرده است.

1- Absolute Interests

2- Non- zero-sum game

3- zero-sum game

رویکرد دیگری که رویکرد هنجاری نامیده می‌شود، به هنجارها و اشتراکات هویتی در تعیین رفتار دولت‌ها بهای زیادی می‌دهد. در میان این نحله، مباحث سازه‌انگاری^۱ بعنوان یکی از سه جریان اصلی روابط بین الملل از بقیه مهم‌تر و شناخته‌تر هستند. پس در اینجا ما به بحث امکان همکاری و همگرایی بر اساس اشتراکات فرهنگی و هویتی در این دیدگاه می‌پردازیم. تأکید این دیدگاه بر یک روش شناسی تفسیری است، که آنها را در مقابل رویکرد تبیینی اثباتگرها قرار می‌دهد. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۴۰-۳۳۸) سازه‌انگاران هویت‌ها را اموری «رابطه‌ای»^۲ می‌داند. به عقیده آن‌ها هویت‌های اجتماعی، برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیمات سیاست‌گذاری شکل می‌دهند. اینکه «خود» خود را دوست، رقیب یا دشمن «دیگری» بداند، تفاوت‌های زیادی در تعامل میان آنها ایجاد خواهد کرد. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۳۲) در مورد چگونگی شکل‌گیری هویتها، این دیدگاه بر آن است که تعاملات اجتماعی هستند که به هویتها شکل می‌دهند، باعث حفظ آن‌ها می‌شوند و یا آنها را دگرگون می‌کنند. (مشیرزاده، ۱۳۸۳) به عبارتی دیگر آنها معتقدند که در نظریه روابط بین الملل نمی‌تواند منافع و ترجیحات بازیگران را اموری برون‌زاد یا ثابت بگیرد، بلکه آنها در روند تعاملات اجتماعی پا می‌گیرند و دگرگون می‌شوند. (کاپن، ۱۹۹۵) ونت معتقد است که دولت لوح سفیدی نیست که بتوان منافع را روی آن نوشت. وی همچنین بر هم‌تکمیلی بودن منافع و هویتها تأکید می‌کند و معتقد است که هویتها بدون منافع فاقد هر نوع نیروی انگیزشی هستند، و از طرف دیگر، بدون هویتها، منافع جهت ندارند. بنابراین باید به جای رقیب تلقی کردن آنها، به بررسی چگونگی کارکرد آنها در کنار هم

1- Constructivism

2- relational

پرداخت. (ونت، ۱۹۹۹: ۳۴۰-۳۳۷) در نهایت نکته مهمی که این دیدگاه بر آن تأکید می‌کند این است که، کنشگران منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آورند، یعنی همان معانی که ساختارها را تعریف می‌کنند و به کنش‌های ما سازمان می‌دهند (هادیان، ۱۳۸۲) بنابراین در دیدگاه سازه‌انگاران امکان شکل‌گیری یک همگرایی در چارچوب ارزش‌های جمعی که به هویت مشترک شکل می‌دهند، وجود دارد.

به هر حال به نظر می‌رسد هر سه دیدگاه فوق توانایی تحلیل روابط ایران و کشورهای آسیای مرکزی را دارند، اما از آنجا که هدف ما در این تحقیق بررسی موانع همگرایی و سپس ارائه راهکارهای برای رسیدن به سطحی از همگرایی بر اساس ارزش‌های جمعی تاریخی-فرهنگی است، بحث‌های سازه‌انگارانه بهتر می‌توانند در تحلیل روابط هویتی-فرهنگی ایران با کشورهای آسیای مرکزی و امکان همکاری و همگرایی میان آنها مفید باشند. همانگونه که مطرح شد، دو عامل مانع نفوذ ایران در این منطقه بوده است. عامل اول یعنی حضور قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را می‌توان در چارچوب دیدگاه‌های رئالیستی-لیبرالیستی و عامل دوم یعنی ماهیت نظام ج.ا.ایران را می‌توان در چارچوب دیدگاه سازه‌انگاران تحلیل کرد. بنابراین لازم می‌دانیم در این تحقیق از منظر یک رویکرد ترکیبی به مسائل مربوط به روابط ایران و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بنگریم.

گذری به تاریخ

برای بررسی و اثبات اشتراکات فرهنگی و تمدنی میان ایران و کشورهای آسیای مرکزی-قفقاز ناچاریم گذری به تاریخ بزنیم. نویسنده کتاب "قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران"

درباره پیوستگی تاریخی ایران و کشورهای آسیای مرکزی می‌گوید؛ بیشتر بخش‌های آسیای مرکزی به مدت سه هزار سال، کانون‌های ممتاز فرهنگ و تمدن ایرانی بوده، و اغلب اوقات تا اندازه‌ای تحت کنترل سیاسی ایران قرار داشته‌اند... و به همین خاطر، ایران تا به امروز نقش تاریخی خود را فراموش نکرده و به تحولات قفقاز و آسیای مرکزی علاقه ویژه‌ای دارد (فولر، ۱۹۹۱: ۱۶۰-۱۵۹) در واقع، سرزمین آسیای مرکزی و قفقاز در زمان هخامنشیان تحت سلطه یا نظارت ایرانیان بوده است. کورش بزرگ (بنیانگذار سلسله هخامنشی) و جانشینانش حکومت خود را گستراندند و یک امپراتوری نو پدید آوردند. آنان قلمرو خود را به چهل ساتراپی (مشترک المنافع نیمه مستقل، پادشاهی‌های خودمختار) تقسیم کردند که سرزمین‌های میان ماورای آمودریا، سند، ماورای قفقاز تا حدود آنچه امروز ملداوی خوانده می‌شود، ماورای اردن و سوریه، بین النهرین و قبرس، گت و لیبیه و جنوب خلیج فارس را در بر می‌گرفت. (مجتهدزاده، ۱۳۷۵)

این وضع بعد از هخامنشیان نیز ادامه پیدا کرد به گونه‌ای که تا زمان ساسانیان قسمتهای آسیای مرکزی و قفقاز تحت نظارت امپراتوری ایران بودند. (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۰۸-۱۰۱) بعد از تصرف ایران توسط اعراب، سپاهیان اسلام به سمت قسمت‌های شمالی حرکت کردند و شهرها و نواحی آسیای مرکزی شامل خراسان بزرگ و سرزمین ماوراءالنهر را به تصرف خود درآوردند. شهر مرو هم که یزگرد سوم به آنجا رفته بود، در سال ۲۲ هجری قمری بدست مسلمانان افتاد (ورهرام، ۱۳۷۲) با حضور دین اسلام در این منطقه، اندیشه‌های مردم عرب زبان، ایران و اقوام ترک آسیای مرکزی به هم نزدیک شدند و سه قوم عرب، ترک و ایرانی جهان بی نظیر و تمدن واحد اسلامی را بوجود آوردند (امیراحمدیان، ۱۳۸۳) اما این پایان کار نبود. در واقع تحکیم و تشدید تسلط اعراب در

ماوراءالنهر پس از پیکار "تلاس" در سال ۷۵۱ میلادی، پس از یک قرن به نفع نژاد ایرانی پایان یافت... چرا که در سومین ربع قرن بعد در بخارا و سمرقند قدرت از دست فاتحان عرب خارج شد و بدست ایرانیانی که از احفاد و فرزندان سغدیان کهن بودند، افتاد. (گروسه، ۱۳۶۸: ۲۴۵)

در دوره عباسیان با آغاز جنبش‌های ایرانیان در درون خلافت... حکومت‌های ایرانی تباری همچون سامانیان (بازماندگان ساسانیان)، صفاریان و دیلمیان در ایران شکل گرفتند (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۰۸-۱۰۱) اما این موج شکل‌گیری حکومت‌های ایرانی تبار گرفتار تند باد تازه‌ای در فلات ایران شد. بدین گونه که شماری از تیره‌های ترک تبار و سنی مذهب راه خود را به سرزمین ایران هموار ساختند. نخستین آنها غزنویان بودند که حکومتشان به دست نوادگان آلپ تکین-برده شاه سامانی-برپا شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۵) با این وجود می‌توان گفت که تا قبل از حمله مغول، تمامی سلسله‌هایی که در ماوراءالنهر حکومت کرده‌اند، جدای از بحث ترک بودن بخشی از تشکیل دهندگان تاریخ و تمدن ایران محسوب می‌شوند (تراب زاده و دیگران، ۱۳۷۳: ۸۵) البته بعدها صفویان یکپارچگی سیاسی ایرانیان را تقریباً در چارچوب مرزهای ایران دوران ساسانی تجدید کردند. در دوره شاه عباس کبیر "شیروان-شماخی، قراباغ-گنجه و خغور سعد (ارمنستان)-ایروان" جزو بیگلریگی (ایالت) های ایران بودند. (مجتهد زاده، ۱۳۷۵)

بطور کلی می‌توان گفت که مردم کشورهای ایران و جمهوری‌های خزر-آسیای مرکزی... در مشترک المنافع امپراتوری هخامنشی، اشکانی، ساسانی، در خلافت عباسی، در امپراتوری‌های سلجوقی و غزنوی و مغولان و تا همین اواخر در مشترک المنافع امپراتوری صفوی زندگی مشترک درازمدتی را تجربه کرده‌اند (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۳۹۷) و تنها

زمانیکه دو پیمان گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) با روس‌ها امضاء شد، از دست رفتن مناطق خودمختار و وابسته به ایران در ماورای قفقاز را رسمیت داد. سرزمین‌هایی چون گرجستان، ارمنستان و آران (جمهوری آذربایجان). (همان: ۱۱۷) با وجود این همه اشتراکات آنچه نباید فراموش شود این است که؛ هر چند اشتراکات فرهنگی، قومی و تاریخی و... عامل تسهیل‌کننده‌ای در روابط کشورهاست ولی عامل تعیین‌کننده و اصلی نیست. بلکه توانایی‌های اقتصادی، تکنولوژیکی، سیاسی، نظامی و ... محدوده مانور و منافع هر قدرتی را در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی تعیین می‌کند. (محمدعلی حیدری، ۱۳۸۶) پس صرف داشتن اشتراکات با کشورهای مورد بحث، تنها یک فاکتور بالقوه برای نفوذ ایران محسوب می‌شود. در حالیکه میزان قدرت و تدبیر در استفاده از آن می‌تواند این فرصت بالقوه را به حالت بالفعل تبدیل کند. اینجاست که بحث‌های لیبرال‌ها و واقع‌گرایان در مورد شرایط ایجادکننده و محدودکننده همگرایی کارساز است.

روابط ایران با کشورهای آسیای مرکزی در دوران اتحاد شوروی

با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و بخصوص با روی کار آمدن استالین، روابط قمرهای این امپراتوری با بیرون به پایین‌ترین سطح ممکن رسید. میزان سفرها به این مناطق و از این مناطق به بیرون نزول پیدا کرد. جای تردید نیست که جمهوری‌های کنونی منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل در برداشتن بیش از ۴۰ میلیون مسلمان، با محدودیت بیشتری مواجه شدند. قواعدی مانند نفی سبیل در آموزه‌های اسلامی که ردِ سلطه بیگانه بر مسلمان را گوشزد می‌کرد، بصورت بالقوه خطری برای اتحاد شوروی به شمار می‌رفت. به همین خاطر استالین و جانشینانش سیاست خشنی را در رابطه با مسلمانان این منطقه در پیش

گرفتند. مساجد و مدرسه‌های دینی را تعطیل کردند، روحانیون دینی را اعدام، زندانی و یا تبعید کردند، سیاست جایگزینی جمعیتی روس تبار در آسیای مرکزی را به اجرا درآوردند. همه این اقدامات مانع برقراری ارتباط مسلمانان این منطقه با هم کیشان خود در بیرون از مرزها می‌شد. در دوره حکومت رژیم سابق در ایران، ارتباط ایران با این مناطق بسیار پایین بود. و در چارچوب روابط ایران با مسکو قابل تحلیل است.. رهبران شوروی ایران را بعنوان کشوری کاپیتالیستی و متحد امپریالیسم آمریکا در منطقه می‌شناختند. و هر گونه دخالت ایران در این منطقه را بر نمی‌تاییدند. شاه ایران نیز به دلیل حساسیت مسکو نسبت به این مناطق، از انجام هر گونه اقدامی که به تحریک مسکو بیانجامد، خودداری می‌کرد.

انقلاب اسلامی ایران و کشورهای آسیای مرکزی

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سه نگاه در ایران در رابطه با این منطقه نوظهور وجود داشت؛ ۱. نگاه ایدئولوژیکی: در این نگاه شکست کمونیسم به معنای پیروزی اسلام تلقی می‌شد. و تصور می‌شد که با فروپاشی شوروی به طور خودکار اسلام در منطقه ظهور و گسترش پیدا می‌کند. چنین تحلیلی موجب می‌شد تا ایران سیاست‌هایش در رابطه با این منطقه را بر اساس اصول اسلامی پی ریزی کند؛ ۲. نگاه فرهنگی: این دیدگاه واقع بینانه تر از دیدگاه قبلی است. تمرکز در این دیدگاه بر روابط فرهنگی مانند تبادلات علمی، همکاری‌های آموزشی، ارائه بورس تحصیلی و تبادلات دانشجویی و... بود؛ ۳. نگاه مبتنی بر عملگرایی اقتصادی: در این دیدگاه همکاری‌های اقتصادی اهمیت داشت. (Simbal, A. Khan, 2004) هر چند بحث صدور انقلاب اسلامی مرز نمی‌شناخت، اما در بعضی

از جاها ملاحظاتی را مدنظر قرار می‌داد. از جمله مناطقی که تأثیر انقلاب اسلامی کم رنگ و بصورت غیرمستقیم بوده است، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز است. چرا که مسلمانان آسیای مرکزی از دهه‌ها قبل از وقوع انقلاب اسلامی پروسه احیای آموزه‌های اسلامی را شروع کرده بودند. این فرایند بیش از آنکه تحت تأثیر عامل خارجی باشد، فرایندی درون‌زا بوده و نیروی بیرونی تنها در برانگیختن و تحریک آن نقش داشته است. بنابراین می‌توان گفت؛ انقلاب اسلامی همواره نقش حاشیه‌ای در تأثیرگذاری بر روی رفتار مسلمانان شوروی داشته است.

با روی کار آمدن یلتسین غرب گرا در روسیه، مناسبات ایران و روسیه از یک سو تحت تأثیر مناسبات روسیه و غرب، و مناسبات ایران و غرب از سوی دیگر قرار گرفت. در ضمن مواضع و دیدگاه‌های سران جمهوری‌ها نیز مبین دیدگاه‌ها و مواضع حاکم در مسکو بود. (هانتز، ۱۳۷۵) پس در این شرایط که غرب به شدت با نفوذ ایران در مناطق اطراف مخالف بود، راه نفوذ و نقش آفرینی ایران در این منطقه را سد می‌کرد. بطور کلی می‌توان گفت؛ «اعطای خودباوری فرهنگی با تکیه بر اندیشه بومی» به عنوان یکی از دستاوردهای نظری انقلاب اسلامی (دهشیری، ۱۳۸۳) بیشترین نقش را در در رابطه با جمهوری‌های مسلمان نشین آسیای مرکزی و قفقاز ایفا کرده است. توانست برای ملل مستعمره و مظلوم مخصوصاً ملل مسلمان تحت سلطه، الگوی خوبی برای رهایی باشد. این تأثیر را در رابطه با مسلمانان شوروی، نشریه لوموند فرانسوی در فوریه ۱۹۸۴ چنین اعلام می‌کند؛ «مسلمانان شوروی هم اکنون معتقدند که ایران اسلامی با انقلاب خود توانست اسطوره آمریکا یعنی شیطان بزرگ را در هم شکند؛ پس چگونه آنها امیدوار نباشند که روزی بتوانند از شر شیطان دوم یعنی سلطه روس‌ها خود را آزاد سازند. (محمدی، ۱۳۸۷) به هر حال همانگونه

که ذکر شد جمهوری اسلامی ایران نتوانسته نفوذ آنچنانی بدست آورد. و این بدلیل موانعی است که بعضی از آنها درونی و بعضی بیرونی هستند، که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

موانع درونی

ماهیت انقلاب اسلامی ایران («خود» در مقابل «دیگری»)

۱- «اسلام معتقد» در مقابل «اسلام غیر فعال یا صرفاً فرهنگی»

مسلمانان آسیای مرکزی به اسلام بمثابة نمودی از از هویت قومی یا ملی خود برخورد می‌کنند؛ آنها مسلمانند چرا که از نظر تاریخی عضوی از جامعه مسلمانان محسوب می‌شوند. و احترامشان به مناسک دینی و عبادی از روی عادت یا احترام به راه و رسم فرهنگی و ملی است. آنها نسبت به آموزه‌های مذهبی و رای عادات و اعمال مذهبی، آگاهی ناچیزی دارند. (DEMİR, 2009) در حالیکه اسلام انقلاب اسلامی «اسلام معتقد» است. اسلامی که می‌خواهد دین را در تمام حوزه‌ها وارد کند.

۲- «ترک تباران سنی»، «شیعیان ترک تبار» و «فارس زبانان سنی»

ایران با هیچکدام از کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز همگونی فرهنگی تام ندارد. بعنوان مثال آذری‌های شیعه ترک تبارند، تاجیک‌های فارس زبان سنی‌اند و بقیه هم ترک تباران سنی‌اند. علیرغم پیوندهای تاریخی و تمدنی، این عامل بصورت بالقوه می‌تواند مانعی بر سر نفوذ ایران در این منطقه باشد. چون در اینجا بحث «خود» در مقابل «دیگری» پیش می‌آید.

۳- حکومت‌های لائیک، سرکوبگر و مخالف اسلام

پس از فروپاشی شوروی و تشکیل کشورهای مشترک المنافع، ایدئولوژی سیاسی اقتدارگرایی سکولار جانشین کمونیسم در آسیای مرکزی و قفقاز شد. می‌توان گفت که کلیه رهبران این منطقه (بجز ارمنستان) به این نتیجه رسیدند که با توجه به شرایط موجود در کشورهايشان، دوره‌ای از فرمانروایی اقتدارگرایانه برای مرحله انتقال از کمونیسم به لیبرال-دموکراسی ضرورت دارد. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷) در واقع رهبران آسیای مرکزی که از عامل اسلام به عنوان ابزار وحدت بخش و هویت آفرین بهره گرفتند بعد از دستیابی به استقلال، فعالیت احزاب شکل گرفته بر اساس باورهای دینی را ممنوع کردند. (عطری، ۱۳۸۹)

نویسنده‌ای می‌گوید؛ "به سختی می‌توان خانواده‌ای را در ازبکستان پیدا کرد که عضوی از آن توسط نیروهای امنیتی داخلی بازداشت، مورد سؤال، زندانی خودسرانه و یا ضرب و شتم قرار نگرفته باشد" هدف اصلی سرکوب رسمی بنیادگرایی اسلامی است که دست به اقدامات خشونت آمیز و تروریستی می‌زند. هرچند که بعضی‌ها معتقدند که برچسب بنیادگرایی اسلامی صرفاً یک نقاب برای سرکوب‌های بحث برانگیز بی رویه داخلی است (johnson, 2008) بر اساس گزارشی که از سوی گروه بحران بین المللی (آی سی جی) منتشر شد، دولت‌های آسیای مرکزی بین جنبش‌های مذهبی میانه رو، غیرخشن و تندرو تمایز قائل نمی‌شوند. (ایراس، فروردین ۸۹)

۴- شکاف دو قرنی در روابط فرهنگی و تمدنی

زمانیکه روس‌ها در قرن نوزدهم آسیای مرکزی را ضمیمه خاک خود کردند، با محدود کردن سفر به منطقه و از منطقه و با وارد کردن ماهرانه سانسور و با قرار دادن محاکم و

مدارس مذهبی زیر نظارت دولت (الکات، ۱۹۹۰) این شکاف را ایجاد کردند. این دوری و شکاف با انقلاب کمونیستی تقویت شد. و با روی کار آمدن استالین و در پیش گرفتن رویه مبتنی بر برجیدن تشکیلات و مناسک مذهبی، تعطیل کردن مدارس و نهادهای دینی و اعدام و زندانی یا تبعید علمای دینی تقویت و با سخت گیری‌های فراوان گورباچف به اوج رسید.

موانع بیرونی

حضور رقابت آمیز قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

با فروپاشی شوروی، راه برای قدرت‌های خارجی (منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) در جهت حضور و نفوذ در زیرسیستم آسیای مرکزی و قفقاز باز شد. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷) و به دلیل گوناگونی و غنای منابع انرژی و بهره مندی از موقعیت راهبردی، مورد توجه فراوان قرار گرفت. (شیرازی، ۱۳۸۴) بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این منطقه شامل؛ آمریکا، روسیه، ایران، اتحادیه اروپا، ترکیه، اسرائیل، چین، هند، عربستان، ژاپن و پاکستان می‌شوند. در این میان نقش چند کشور از جمله؛ آمریکا، روسیه، ایران و ترکیه بارزتر است. و بقیه هم بنوعی سعی در نفوذ در این منطقه دارند، اما به دلایل مختلفی از جمله؛ مشکلات جغرافیایی و نداشتن نزدیکی تاریخی و فرهنگی موفق در درجه دوم اهمیت قرار دارند. با توجه به ضعف‌های نظامی و اقتصادی، کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز دارای فضای محدودی برای مانور دادن در سیاست خارجی خود هستند. به همین خاطر فشار بازیگران منطقه‌ای و برون منطقه‌ای، در سیاست خارجی آنها بسیار مؤثر است. این مسأله در رابطه با ایران، دارای اهمیت بسیاری است. (سیمبر، ۱۳۸۵) چرا که فعالیت‌های ایران در این

منطقه بوسیله فعالیت‌ها و سیاست‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای متفرد در این منطقه، تحت تأثیر قرار می‌گیرد. این عامل فرصت‌ها و امیدهای ایران را در دست یابی به اهدافش در این منطقه بلوکه و محدود می‌کند (DEMİR, 2009).

آمریکا

اگرچه با فروپاشی شوروی، خطر حضور ابرقدرت شمالی برای ایران از بین رفته است، اما در شرایط حضور آمریکا در منطقه، ایران از چهار طرف در محاصره این کشور و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن قرار گرفته است. این وضع می‌تواند عواقب خطرناکی برای ایران داشته باشد. (برزگر، ۱۳۷۷) هدف اصلی استراتژیک آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، دور نگاه داشتن دو کشور روسیه و ایران از این منطقه است. آمریکا می‌کوشد تا جمهوری‌های سابق شوروی در حوزه‌ی نفوذ غرب بمانند و ترکیه به عنوان یک قدرت منطقه‌ای (متحد ناتو) تقویت شود. این مسأله را می‌توان در راه اندازی خط باکو-تفلیس-جیحان با همت آمریکایی‌ها بخوبی مشاهده کرد. پس در نهایت راهبرد آمریکا در منطقه نه اقتصادی، بلکه استراتژیک و سیاسی است (سیمبر، ۱۳۸۵).

از منظر غرب ایران بعد از انقلاب بعنوان یک کشور بنیادگرای تهدیدآمیز در منطقه شناخته شد. این احتمال که ممکن است ایران با استفاده از قدرت و نفوذ خودش بعد از فروپاشی شوروی خلاً شکل گرفته را پُر کند، بعنوان یک سؤال و تهدید بزرگ نزد آمریکا و جهان غرب مطرح بود. (DEMİR, 2009) و به همین جهت غربی‌ها آن هراسی را که نسبت به حضور ایران در منطقه دارند، نسبت به هیچ کشور دیگری حتی روسیه ندارند. آمریکایی‌ها با حضور در آسیای مرکزی و قفقاز چند هدف را دنبال می‌کنند؛ ۱. از سیطره دوباره روس‌ها بر این منطقه جلوگیری کنند؛ ۲. حلقه محاصره ایران را تنگ‌تر و از نفوذ

بنیادگرایی اسلامی ناشی از انقلاب ایران در منطقه جلوگیری کنند؛^۳. کنترل خود را بر منابع و مسیرهای انتقال انرژی جهان حفظ کنند، تا از این طریق جهان را کنترل و از ظهور رقیب بالقوه برای هژمونی شان جلوگیری نمایند؛^۴. پروژه گسترش لیبرال دموکراسی را پیش ببرند؛^۵. منابع بی ثباتی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز فراوانند. این منطقه بصورت بالقوه مستعد درگیری‌های فرقه‌ای، نژادی، دینی و در نهایت رشد تروریسم است. تقویت حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی بعد از ۱۱ سپتامبر، جدای از بحث دسترسی آسان‌تر به افغانستان، نشان از ترس آمریکا از نفوذ و گسترش تروریسم در این منطقه دارد؛^۶. کنترل چین بعنوان کشوری که در حال تبدیل شدن به یک ابرقدرت منطقه‌ای در شرق آسیا است؛^۷. کنترل و وابسته نگهداشتن اروپا از طریق تعریف مأموریت‌های جدید برای ناتو در حوزه امنیت انرژی منطقه؛^۸. کنترل کلی روسیه و جلوگیری از تبدیل شدن دوباره آن به یک ابرقدرت رقیب و ...

ترکیه

ظهور بازیگران مستقل جدید در منطقه بعد از فروپاشی شوروی، به عنوان منبعی جدید برای رقابت و نفوذ اقتصادی در بین بازیگران منطقه‌ای تبدیل شد. این بار «بازی بزرگ» دیگری بمنظور پُر کردن خلأ قدرت موجود شکل گرفت. سه بازیگر اصلی منطقه یعنی روسیه، ایران و ترکیه هر کدام به نحوی سعی کردند از این موقعیت به نفع خود بهره برداری کنند. روسیه سعی کرد این منطقه را تا اندازه‌ای همانند دوران جنگ سرد در کنترل اقتصادی و سیاسی خود نگه دارد. ترکیه هم سعی کرد این مجموعه را جزوی از خاک خود قلمداد کند. هر چند که شرایط موجود اجازه نداد که ترکیه ادعای مالکیت نسبت به جمهوری‌های نوظهور کند، ولی شکی نیست که ترکیه همچون هدفی را دنبال می‌کرد.

ایران نیز شرایط بوجود آمده را فرصتی برای رهایی از انزوا (از طریق روابط با اروپا) می‌دید. در این میان اقدامات ایران در منطقه در تضاد با اعمال ترکیه قرار می‌گرفت. بنابراین ایران به سمت روسیه حرکت کرد. و آمریکا نیز ترکیه را بعنوان حافظ منافع غرب در منطقه برگزید. ترکیه مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای ایران در آسیای مرکزی و قفقاز به شمار می‌رود. بیش از ۶۰ درصد از ۵۰ میلیون مسلمان موجود در منطقه آسیای میانه، ترک هستند (محمدی، ۱۳۸۷) و ترکیه همیشه ادعای «برادر بزرگتر» را در رابطه با آنها داشته است. و اولین کشوری بود که بعد از فروپاشی شوروی استقلال جمهوری‌های جدید را به رسمیت شناخت. حتی استقلال جمهوری آذربایجان را قبل از تسلط کامل و عملی بر اوضاع داخلی به رسمیت شناخت. در جنگ ناگورنو-قره باغ به شدت از آذربایجان حمایت کرد. و همزمان بی‌طرفی ایران در این جنگ، آذری‌ها را به سمت ترکیه سوق داد.

ایران و ترکیه بعد از فروپاشی شوروی هر کدام تلاش کردند تا مدل‌های خود را برای توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جمهوری‌های نوظهور معرفی کنند (DEMİR, 2009) اما عدم موفقیت داخلی مدل جمهوری اسلامی، از نظر سیاستمداران و برخی روشنفکران این کشورها عامل مهمی در روی آوردن این کشورها به سمت مدل سکولار ترکیه بوده است.

روسیه

بعد از انقلاب و بخصوص بعد از فروپاشی شوروی به دلیل تحریم‌های اقتصادی و تهدیدات امنیتی آمریکا علیه ایران، ج.ا.ایران با تعدیل کردن سیاست «نه شرقی، نه غربی» به سمت روسیه گرایش پیدا کرد. روسیه که بعد از فروپاشی برای مدتی هر چند کوتاه سیاست نگاه به غرب را در دستور کار خود قرار داده بود، اندکی بعد یعنی با روی کار

آمدن پریماکوف و بعداً پوتین، درصدد افزایش نفوذ خود در آسیای میانه از طریق اجرای موفقیت آمیز مکانیزم های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی برآمد. مسکو برای انجام این کار چند اقدام باید انجام می داد؛ اولاً باید با کشورهای این منطقه ائتلاف می کرد؛ ثانیاً باید حضور نظامی غرب در آسیای مرکزی و قفقاز را محدود می کرد؛ و ثالثاً باید منافع ژئواکونومیکی خود را بر منافع ژئوپلتیکی ترجیح می داد. (Hlosek, 2006) رفت و آمدهای دیپلماتیک نسبتاً زیاد بین جمهوری های منطقه و مسکو در زمان پوتین، مخالفت با انقلاب های رنگین و در نهایت اقدام در جهت نابودی آنها، حمله به گرجستان غرب گرا، و روابط اقتصادی فعال با کشورهای منطقه، نشان از اهمیت این منطقه در سیاست های روسیه نوین دارد. در واقع نامیدن این منطقه تحت عنوان «خارج نزدیک»، نشان از آن دارد که روسیه این منطقه را حیات خلوت خود قلمداد می کند، و از نفوذ غرب بخصوص آمریکا در غالب سیاست هایی همچون نفوذ ناتو به شرق هراس دارد. بنابر این یکی از مهم ترین دلایلی که روسیه و ایران را به نزدیکی در آسیای مرکزی سوق می دهد، غرب مخصوصاً آمریکا است. در واقع مخالفت با گسترش نفوذ غرب به شرق است که سیاست های این دو کشور را در منطقه به هم نزدیک می کند.

اما نکته مهمی که نباید فراموش شود این است؛ که روس ها نیز نسبت به نفوذ ایران در آسیای مرکزی حساس هستند. آن ها نگران این مسئله هستند که حضور ایران باعث رشد بنیادگرایی در منطقه و سپس کشیده شدن دامنه آن به قسمت های مسلمان نشین روسیه شود. روس ها در بیست سال اخیر دایماً در سیاست هایشان نشان داده اند که به ایران بعنوان یک شریک استراتژیک در منطقه نگاه نمی کنند. و اگر در جاهایی نسبت به نفوذ ایران در منطقه تساهل به خرج داده اند، فقط به خاطر ایجاد توازن با غرب و ترکیه در منطقه بوده

است. در نهایت اینکه نزدیک شدن روس‌ها به آمریکایی‌ها در نتیجه سیاست‌های دولت اوباما، زنگ خطری برای ایران است. رفت و آمدها و روابط گرم بین مسکو و واشنگتن و حوادث اخیر قرقیزستان نشان می‌دهد به احتمال زیاد این دو کشور بر سر منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به توافق رسیده باشند. به این شکل که آمریکا دست روسیه را در منطقه باز می‌گذارد و از آن سو نیز روسیه از اقدامات هژمون در امور جهانی مثل قضیه هسته‌ای ایران و کره شمالی، مسئله عراق و افغانستان حمایت یا حداقل بی طرفی اختیار می‌کند. اگر همچون معامله‌ای صورت گرفته باشد، ج.ا.ایران در یک تنگنای شدید امنیتی و ژئوپلیتیکی قرار خواهد گرفت.

راهکارهایی برای افزایش نقش آفرینی ایران در آسیای مرکزی

۱. ایران باید در صدد توسعه روابط مثبت و سازنده با همسایگان خود بخصوص همسایگان شمالی باشد. (Maleki, 2007) برای این کار باید رهیافت و نگاه غیر ایدئولوژیکی به این منطقه را ادامه دهد. ایران بخوبی بر این نکته واقف است که جمهوری‌های ترک نشین آسیای مرکزی خواهان نوعی تغییر و تحولات تدریجی و نه رادیکالی هستند. (DEMİR, 2009) موفقیت ج.ا.ایران در میانجیگری میان حکومت مرکزی و حزب مقاومت اسلامی تاجیکستان در جنگ داخلی تاجیکستان، و همچنین میانجیگری میان آذربایجان و ارمنستان در مسئله قره باغ، نمونه‌های موفق از مشی عملگرایانه ایران در رابط با همسایگان شمالی و توان تاثیر گذاری و احیای نفوذ در این منطقه به شمار می‌روند.

۲. اولویت نگاه اقتصادی به همسایگان شمالی. کشورهای آسیای مرکزی از لحاظ اقتصادی ضعیف هستند. و فعلاً اولویت اول آنها توسعه اقتصادی است. آنها محصور در خشکی هستند و همان مقدار اندکی انرژی که دارند، مجبورند به خاطر وابستگی به زیرساخت‌های

شوروی سابق، از همان مسیرهای قدیمی یعنی از خاک روسیه صادر کنند. وابستگی به مسیرهای روسیه برای آنها شکننده است. ایران می‌تواند با موقعیت بی نظیری که دارد بعنوان پُلی میان آسیای مرکزی و خلیج فارس عمل کند. و بسیاری از مشکلات ناشی از موقعیت جغرافیایی آنها را حل کند. لذا این کار نوعی «تحسین قلوب» نیز می‌باشد، که در مرحله بعد نفوذ فرهنگی ایران را در این منطقه تسهیل می‌کند.

۳. برای ایران امکان ائتلاف با همسایگان شمالی بیشتر است. چرا که تاریخ نشان می‌دهد که در جنوب و بطور کلی در منطقه خاورمیانه، ایرانیان و اعراب با هم رقیب هستند و نمی‌توانند با هم کنار بیایند. (تائب، ۱۳۸۸) ایران باید از تمرکز زیادی بر مسائل خاورمیانه دست بردارد و بین ژئوپلیتیک شمالی و جنوبی خود توازن ایجاد کند. در غیر اینصورت بازنده بازی‌های هر دو منطقه خواهد بود. اگرچه این کار خرج دارد ولی چاره‌ای نیست، یعنی ما نه می‌توانیم نسبت به شمال بی تفاوت باشیم نه نسبت به جنوب. تنها راه حل فعلی، برقراری تعادل میان میزان قدرتی که داریم با سیاست‌هایی که وضع می‌کنیم، می‌باشد. بُرد منافع ملی هر کشوری بستگی به میزان قدرت ملی آن کشور دارد. اگر یک قدرت کوچک در عرصه بین‌الملل بلندپروازی‌های نامعقول را در پیش بگیرد، بطور حتم محکوم به فناست.

۴. ایران باید حمایت روسیه و بیطرفی آمریکا و همکاری ترکیه را برای دست زدن به هر گونه اقدامی در آسیای مرکزی و قفقاز، با خود داشته باشد. در غیر اینصورت احتمال موفقیت بسیار کم است. نقش و نفوذ تاریخی روسیه در این منطقه غیرقابل انکار است، همچنان که قدرت آمریکا هم غیرقابل انکار است. قدرتی که توانایی «دیگته کردن»، اجماع‌سازی، اقتناع و تهدید، همه را با هم دارد.

۵. ارتباط ژرفای ژئوپلیتیک شمالی ایران به ژرفای ژئوپلیتیک جنوبی آن (مجتهد زاده، ۱۳۸۷) علاوه بر سود اقتصادی که نصیب ایران و همسایگان شمالی و جنوبی آن می‌کند، امنیت ایران را به امنیت همسایگانش گره می‌زند. با این کار ایران می‌تواند از سیاست‌های مهار، تحریم و تهدید آمریکا بگریزد.

۶. منطقه امنیتی ایران فاقد ساختار مشخصی است. و این می‌تواند بسیار خطرناک باشد. باری بوزان در بحث مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای معتقد است؛ ظرفیت تعامل، نقش بسیار سازنده‌ای در شکل‌گیری اولیه منطقه امنیتی دارد. وی ظرفیت پایین تعامل در یک منطقه را شرط لازم وجود منطقه امنیتی فاقد ساختار می‌داند. (بوزان و ویور، ۲۰۰۳: ۸۰-۷۶) در واقع شکل‌گیری هر گونه دسته بندی امنیتی در زیرسیستم‌هایی که ایران در آنها حضور دارد، منوط به موافقت و پشتیبانی «هژمون رژیم ساز» می‌باشد. چرا که ژئوپلیتیک ایران و همسایگانش با توجه به اهمیتش در امور جهانی، یک ژئوپلیتیک «امنیتی شده» است. از طرف دیگر بوزان و آلی ویور معتقدند؛ شرط عمل کردن یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای منوط به این است که سطح جهانی آن را تحت پوشش قرار ندهد. (بوزان و ویور، ۲۰۰۳: ۸۰-۷۶) و این امر تنها از طریق افزایش تعاملات امکان پذیر است. بنابراین ایران باید تعاملات خود را با همسایگانش در جهت ایجاد یک مجموعه امنیتی پایدار افزایش بدهد. حساسیت کمتر قدرت‌های بزرگ بخصوص آمریکا نسبت به ژئوپلیتیک شمالی در مقایسه با حساسیت روزافزون جهانی نسبت به ژئوپلیتیک جنوبی نشان می‌دهد امکان ایجاد یک مجموعه امنیتی با همکاری همسایگان شمالی بسیار بیشتر است.

۷. نقش روسیه در معادلات آسیای مرکزی انکارناپذیر است، بنابراین ایران باید در روابطش با این کشور به یک رویه و چارچوب ثابت دست پیدا کند. منظور این است که

روند سینوسی در روابط این دو کشور مضر است. ج.ا.ایران باید طبق قواعد بازی رئالیستی با روس‌ها در منطقه بازی کند. نگاه ایدئالیستی-اخلاقی به روسیه نتیجه‌ای جز ضربه زدن به منافع ملی ما ندارد، همانگونه که در موافقت روس‌ها با قطعنامه ۱۹۲۹ این مسئله به روشنی نمایان شد.

نتیجه گیری

تاریخ نشان می‌دهد که ایران و کشورهای آسیای مرکزی دارای نقاط مشترک فرهنگی و تمدنی فراوانی می‌باشند. اما با این وجود ج.ا.ایران نتوانسته است در پُر کردن خلأ هویت و به تبع آن خلأ قدرتی که بعد از فروپاشی شوروی در منطقه بوجود آمد، آنگونه که انتظار می‌رفت نقش آفرینی کند. در این نوشتار دو مانع عمده بر سر راه نقش آفرینی ج.ا.ایران در این منطقه مورد بررسی قرار گرفته است. یکی؛ ماهیت ایدئولوژیک و اسلامی-شیعی نظام ج.ا.ایران در برابر ماهیت سکولار دولت‌های منطقه و دیگری؛ نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که رقیب و یا مخالف نفوذ ایران در منطقه هستند. مخالف عمده نفوذ ایران، غرب و در رأس آن آمریکا است که دارای اختلاف دیرینه با نظام ج.ا.ایران است. آمریکا در طول سی سال گذشته سیاست‌های ضد ایرانی مختلفی را در پیش گرفته و مانع نقش آفرینی ایران در حوزه‌های ژئوپلیتیکی اطراف شده است.

عقیده نویسنده بر این است که آنچه در آسیای میانه می‌گذرد، تنها در چارچوب معادلات میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای صاحب نفوذ در این منطقه قابل بحث و بررسی است. بنابراین ج.ا.ایران باید بر این نکته واقف باشد. چرا که با وجود اختلاف دیدگاه و منافی که این بازیگران در منطقه دارند، دست زدن به هر اقدامی باید حساب شده باشد.

منابع

- ۱) آدم، تاروک (۱۳۷۷). «تحلیل سیاست خارجی ایران در آسیای مرکزی»، **مجله سیاست خارجی**، شماره سوم.
- ۲) ابوالحسن شیرازی، حبیب اله (۱۳۸۴). «توسعه مناسبات ایران و آسیای میانه؛ ارایه راهبردها»، **مجله جغرافیا و توسعه**.
- ۳) امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۳). «تعامل فرهنگی میان ایرانیان و ترکان در آسیای مرکزی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۴۸.
- ۴) برزگر، کیهان (۱۳۷۷). «ایران، همسایگان شرقی و امنیت مرزهای مشترک (تغییرات نوین ژئوپلیتیکی پس از فروپاشی شوروی)»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۱۶.
- ۵) بوزان، باری و آلی ویور (۱۳۸۸). **مناطق و قدرت‌ها؛ ساختار امنیت بین‌المللی**، ترجمه رحمان قهرمان پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۶) تائب، سعید (۱۳۸۸). «الزام تحول در نگاه منطقه‌ای ایران، مطالعات اوراسیای مرکزی»، **فصلنامه سیاست**، سال دوم، شماره ۵.
- ۷) تراب زاده، منیژه و دیگران (۱۳۷۳). ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۸) حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۷). **سیاست خارجی ج.ا.ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۲۰۰۱-۱۹۹۱)**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۹) حیدری، محمدعلی (۱۳۸۶). «رژیم‌های بین‌المللی و تحولات سیاسی-اقتصادی در قفقاز»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۳۷، شماره ۴.
- ۱۰) دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۳). «کارنامه نظام جمهوری اسلامی ایران در حوزه سیاست خارجی»، **مجله دانشگاه آزاد اسلامی**، شماره ۲۴ و ۲۳.
- ۱۱) ریس کاپن، توماس (۱۳۸۵). «صلح مردم سالارانه-مردم سالاری‌های جنگ‌طلب؟ تفسیر مکتب برسازی اجتماعی از استدلال لیبرال‌ها». در: اندرو لینکلتر، **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: صلح لیبرالی**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. صص ۴۷۹-۴۳۷.

- ۱۲) سیمبر، رضا (۱۳۸۵). «جایگاه ایران در تحولات ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز»، **مجله جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای**، شماره ششم.
- ۱۳) عطری، فاطمه (۱۳۸۹). «تاجیکستان: مبارزه با افراط‌گرایی مذهبی یا مقابله با اسلام؟»، در **سایت ایراس** <http://www.iras.ir>
- ۱۴) فرهاد، عطایی (۱۳۷۸-۱۳۸۸). میراث اتحاد شوروی و مدیریت فرهنگ و هنر در تاجیکستان، **دو فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**.
- ۱۵) فولر، گراهام (۱۳۷۳). **قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- ۱۶) گروسه، رنه (۱۳۶۸). **امپراتوری صحرانوردان**، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۱۷) مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۵). «پیدایش و بنیان‌پذیری "حکومت" و "مرز" در ایران»، برگردان حمیدرضا ملک محمدی نوری، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**.
- ۱۸) مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۷). **هویت ایرانی در آستانه سده بیست و یکم**، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۱۳۰-۱۲۹.
- ۱۹) مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۵). **جغرافیای سیاسی جنبش‌های ایرانیان**، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۲۲۶-۲۲۵.
- ۲۰) مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷). **امنیت آسیای جنوب باختری در ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم**، **دو فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال اول. شماره ۲.
- ۲۱) مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶). **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: نشر سمت.
- ۲۲) مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). **گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌نگاری**، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۶۳.
- ۲۳) محمدی، منوچهر (۱۳۸۷). **آینده نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- ۲۴) محمدی، منوچهر (۱۳۸۷). **بازتاب جهانی انقلاب اسلامی**، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ سوم.

۲۵) وره‌رام، غلامرضا (۱۳۷۲). **تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی**، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

۲۶) ونت، الکساندر (۱۳۸۴). **نظریه‌های اجتماعی سیاست بین‌الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۲۷) هادیان، ناصر (۱۳۸۲). «سازمانگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال هفدهم، شماره ۴.

۲۸) هانتر، شیرین (۱۳۷۵). «ایران، روسیه و جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق»، **گفتگو**، شماره ۱۲.

- 29) Andrea L. Hlosek (2006). THE MECHANICS OF RUSSIAN FOREIGN POLICY IN THE CAUCASUS AND CENTRAL ASIA – REGIONAL HEGEMONY OR NEO-IMPERIALISM? NAVAL POSTGRADUATE SCHOOL.
- 30) DEMİR, İdris (2009). Iran in Central Asia: 1990-2000, Sosyal Bilimler Dergisi, Sayı: 19, ss.91-102.
- 31) Kenneth N. Waltz (2000). STRUCTURAL REALISM AFTER THE COLD WAR, International Security, Summer, Vol. 25, Issue 1.
- 32) Maleki, Abbas (2007). Iran's Regional Foreign/Energy Policy, The journal of Politics and Public Administration Association (PPAA) of The University of Hong Kong.
- 33) - Mearsheimer J. John (2006). "Structural Realism" 'International Relations Theories: Discipline and Diversity, Oxford University Pres, pp. 71-88.
- 34) - Robert O. Keohane and Martin L. Lisa (1995). the Promise of Institutional Theory, International Security, Vol.20, No.1.
- 35) Simbal A. Khan (2004). Iran's Relations with Central Asia – A strategic analysis, JOURNAL OF INTERNATIONAL AFFAIRS (SAM).
- 36) Thomas H. Johnson (2008). "Central Asia, Energy resources, politics, and security", in: Energy Security and Global Politics, Edited by Daniel Moran and James A. Russell, published by Routledge.